

دو فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادب معاصر عربی
سال پنجم / ۱۰ پیاپی / ۸ علمی و پژوهشی (۱۳۹۴)

شیراز؛ روشنا شهر شعر البیاتی *

محمد عامری تبار^۱ دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه بیرجند
دکتر حبیب الله عباسی استاد دانشگاه خوارزمی

تبک - الم^۱ بحر^۲ - فأنا سوف أنادیک / و أبکی
أها الدرویش فی «شیراز» / سوف أنادیک من المدائن
المسیبة - الممنوعة - الفاقدة الذاكرة - المنسية - المقطوعة
الأثداء.

البیاتی

چکیده

انسان پس از دست یابی به پیشرفت‌های نوین، از زندگی روستایی دست کشید و در شهرها سکنی گزید. در هر دوره، شهرها کانون تحولات بشری بوده و کمابیش ویژگی‌های مشابه داشتند. پس از رنسانس، شهرها بیش از گذشته انسان را زیر چرخ‌دنده‌های خود فروردند. این موضوع بیش از همه شاعران را آزار داد. در شهرها اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصی حاکم و موجب غربت‌زدگی روحی و اجتماعی شاعران شد. در کشورهای عربی نیز پس از تحولات سیاسی و اجتماعی همین وضعیت به وجود آمد. ادبیات معاصر عرب تحت تأثیر ادبیات غرب، شهر و اثرش بر زندگی مردم را مورد انتقاد قرار داد. در شعر معاصر عرب، عبدالوهاب البیاتی بیش از دیگر همتایانش به این موضوع

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۰۸

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۰/۱۰

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: M.ameritabar@yahoo.com

پرداخته است. در این پژوهش پس از بررسی شهر، به مهمترین مباحث مرتبط چون آرمانشهر و سیمای شهر در شمایل روسپی پرداخته شده است. در ادامه، با تکیه بر دیدگاه هنری البیاتی، شهرهای بغداد، بابل، نیشابور، پاریس و شیراز که در تجربه شعری وی اهمیت و بسامد بالایی دارند، بررسی شده‌اند. در پایان، این نکته تبلور می‌یابد که به جز شهر شیراز، ویژگی بارز تمامی شهرهای این شاعر سترگ، فساد، تباهی و ظلمت است. اما شیراز، لبریز از زیبایی و روشنایی و نقطه مقابل آن شهرها است.

کلید واژه‌ها: شعر معاصر عرب، شهر، بغداد/ عراق، شیراز، عبدالوهاب البیاتی.

۱- مقدمه

بزرگترین بحران تمدن معاصر، مرگ تدریجی روح انسان است. کشورهای پیشرفته، با بهره‌گیری از دستاوردهای علمی نوین، جنگ‌های ویران‌گری را به راه انداختند و کشورهای دیگر را زیر سلطه استعماری خود فرو بردند. انسان، قربانی استعمار و پیشرفت‌های علمی بود و شهرها، کانون همه این اتفاقات بودند. انسان در عصر مدرن^۱، شاهد تعالی خود نبود بلکه هبوط دیگری را در این دوران تجربه می‌کرد. شاعران، به نوبه خود، علیه این اوضاع فریاد سر دادند. در نزد آنان، شهرها زهدان ناپاکی بود که این اوضاع برآشفته را به وجود آوردند. «واکنش بسیاری از نویسندگان مدرن به شهر، واکنشی خصمانه، ستیزه‌جویانه و نکوهش‌گرانه بوده است. این نویسندگان اغلب اشتیاقی نوستالژیک به جهان‌های خیالی و جهان‌های از دست رفته روستایی یا پیشاصنعتی ثبات، امنیت و آشنایی اطمینان بخش دارند» (تنر، ۱۳۸۳، صص ۱۰۹-۱۰۸). شاعر و منتقد بزرگ انگلیسی تبار، تی.اس. الیوت (۱۹۶۴-۱۸۸۸م) که تأثیر بسزایی در شعر معاصر عرب به جای نهاده است، مشهورترین اشعار خود را در نکوهش شهر سرود. وی در سروده «سرزمین‌های هرز» تصویر تیره و هولناکی از شهر لندن و به تبع آن تمدن معاصر ارائه داد.

بسیاری از شاعران معاصر عرب، تحت تأثیر الیوت و این سروده مشهور وی قرار گرفتند. شاعران معاصر عرب، خصوصاً آن‌هایی که گرایش‌های سیاسی سوسیالیستی دارند-

مانند عبدالوهاب البیاتی - قادر نبودند با شهرهای غربی که نماینده تمدن غرب‌اند، منسجم شوند. این شهرها، موجب سرگشتگی و نفرت شاعر می‌شدند. در اینجا، معضل جدیدی برای شاعر به وجود می‌آید که به صورت مواجهه و ستیز با شهر غربی تجلی یافت و این ستیز با شهر غربی به معنای مبارزه با فرهنگ غربی است (عباس، ۱۹۷۸، ص ۱۰۵). ادونیس در سروده «قبر من أجل نیویورک»^۲، به تحلیل تمدن فرو پاشیده غرب می‌پردازد. وی در این سروده علیه مرگ روحی و سرگشتگی انسان قیام می‌کند. ادونیس، از دریچه شهر نیویورک که نماد آزادی در آن نصب شده است، به بیان نفرت خود از وضعیت کنونی بشر می‌پردازد. اما البیاتی برای بیان این دیدگاه، علاوه بر نفرت از شهرهای غربی، بیزاری خود از شهرهای شرقی را نیز به تصویر می‌کشد. به عبارتی، وی با همه فرهنگ حاکم بر جامعه‌های قرن بیستم، که انسان را به نابودی کشیده‌اند، در ستیز است. می‌توان بیزاری وی از تمدن معاصر را در سروده «موت‌المتنی»^۳ مشاهده کرد.

در شعر معاصر عرب، کمتر شاعری را می‌توان یافت که به موضوع شهر به عنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی پرداخته باشد. مقوله شهر، در شعر برخی از شاعران تجلی خاصی یافته است و عبدالوهاب البیاتی بیش از دیگران به این موضوع پرداخته است. یکی از منتقدان در این خصوص می‌گوید: «در این هفته من، به شهرهای بی‌شماری از عراق، فلسطین، ماری، شیکاگو، چین، تهران، سوریه، تونس، مراکش و الجزایر سفر کردم. و چقدر دلم می‌خواست وقت بیشتری را در ورشو سپری کنم و این سفری بود بر بال شعرهای عبدالوهاب البیاتی. چرا که البیاتی در نتیجه نوعی جهانی بودن، خواننده را به آفریقای شمالی یا چین منتقل می‌کند و به او فرصت می‌دهد در آن سرزمین‌ها حضور یابد» (الحاج، ۱۹۶۰، صص ۵۴-۵۳).

شایان ذکر است که ضرورتاً شهر، همان شهر موجود در واقعیت نیست. شهرهای واقعی تنها، شالوده یک تخیل را هستند و شاعر با بهره‌گیری از تاریخ و جایگاه آن‌ها، به بیان تجربه شعری خود می‌پردازد. بنابراین ممکن است یک شهر هول‌انگیز در سروده‌ای، از شهری زیبا و یک شهر نورانی از شهری استبدادزده شکل گیرد. پس سخن شاعران درباره شهرهایی که

می‌شناسیم، نباید ما را به این فکر سوق دهد که از طریق دید شاعر، به لمس نشانه‌های مادی آن شهرها در دنیای واقعی قادر باشیم (الربیعی، ۱۹۸۸، ص ۱۳۲). به عنوان مثال، «شهر پاریس در نزد نزار قبانی شهر عشق و جنون است. محمود درویش، بوی خوش آن را از درون هواپیما استشمام می‌کند. اما عبدالوهاب البیاتی این تصویر را کاملاً دگرگون می‌کند. پاریس وی، شهری روسپی و آکنده از تیرگی است. شهری است که در آن به اندیشه، توهین می‌شود» (بدوی، ۱۹۸۸، صص ۲۰۸-۲۰۷).

مهمترین مباحثی که در حوزه پژوهش‌هایی از این دست به وجود می‌آید نخست علل اهمیت شهر و نکوهش آن در ادبیات معاصر است. به تبع این موضوع، مبحث آرمانشهر نیز مورد کنکاش قرار می‌گیرد. در نزد شاعران معاصر عرب شهر زادگاه ناپاکی و تاریکی است به همین دلیل آن را در شمایل زنی روسپی به تصویر کشیده‌اند.

۲. قلمرو تحقیق

در این جستار با توجه به اهمیت مقوله شهر در شعر معاصر عرب، آثار شعری یکی از پیشگامان آن یعنی البیاتی مورد بررسی قرار گرفته است. بسامد بالای حضور شهر در تجربه شعری وی، این مقوله را به یکی از مهمترین مؤلفه‌های شعر وی تبدیل کرده است. چگونگی حضور شهر در شعر البیاتی را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد.

دسته نخست شهرهایی هستند که در تجربه شعری البیاتی بر پایه ایدئولوژی سوسیالیستی وی به صورت گذرا حضور یافته‌اند. شهرهایی مانند: تهران، یافا، پورسعید، مسکو، ورشو، برلین و نام کشورهای چون مصر، مراکش، یمن، تونس، لیبی، الجزائر، کوبا، چین و این نحوه بهره‌گیری از شهرها/کشورها بیشتر در دفترهای نخستین یعنی الملائكة و الشیاطین، أباریق مهمشة، الحمد للأطفال و الزيتون، یومیات سیاسی محترف، عشرون قصیده من برلین، کلمات لا تموتو النار و کلمات حضور دارند.

دسته دوم شهرهایی هستند که در تجربه شعری البیاتی بر پایه دیدگاه هنری وی به شکل مستمر حضور یافته‌اند. شهرهایی مانند: بغداد، دمشق، بابل، مادرید، نیشابور، پاریس، غرناطه

و شیراز. این دسته از شهرها در دوران دوم شاعری البیاتی که با دفتر شعری سفر الفقر و الثورة شروع می‌شود، حضور گسترده‌تری پیدا می‌کنند. لازم به یادآوری است که این دسته از شهرها در دفترهای نخستین البیاتی نیز حضور دارند و در دفترهای بعدی وی حضور این شهرها، شکل و صورت پخته‌تری به خود می‌گیرند.

برای بررسی شعر یک شاعر باید به آنچه در تجربه شعری وی حضوری مستمر و پایدار دارد توجه کرد. مسائل دیگری که ممکن است تحت تأثیر فضاهاى زودگذر به وجود آید در درجه دوم اهمیت قرار دارند. توجه به شهر در تجربه شعری البیاتی از مؤلفه‌هایی است که حضوری پایدار دارد و از این روی قابل توجه و بررسی است؛ بنابراین بخشی از این جستار به دیدگاه سیاسی البیاتی و شهرهایی که تحت تأثیر این دیدگاه در تجربه شعری وی حضور یافته‌اند اختصاص داده شده است؛ اما تکیه و شالوده اصلی جستار پیش رو، بر پایه دیدگاه هنری البیاتی شکل گرفته و به بررسی شهرهایی پرداخته است که از گذرگاه این دیدگاه در تجربه شعری وی تجلی یافته‌اند. در این پژوهش سعی شده است تا به سه پرسش ذیل پاسخ داده شود:

۱. دلیل گرایش البیاتی به بهره‌مندی از مقوله شهر در شعر خود چیست؟
۲. تصاویر شهرها به ویژه شهر شیراز در شعر البیاتی چه تفاوتی با هم دارند؟
۳. شیراز و شهرهای دیگر چه کارکردی در شعر البیاتی دارند؟

۳. پیشینه تحقیق

درباره شهر در شعر معاصر عرب پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است. احسان عباس، فصلی از کتاب مهم خود یعنی *إتجاهات الشعر العربي المعاصر* به موضوع شهر اختصاص داده است. دکتر مختار علی أبوغالی در کتاب *المدينة في الشعو العربي المعاصر* این موضوع را بررسی کرده است. دکتر قاده عفاق نیز در کتاب *دلالة المدينة في الخطاب الشعري العربي المعاصر*، دراسة في إشكالية التلقي الجمالي للمكان این پدیده را مورد مطالعه قرار داده است. اما در هیچ کدام از این پژوهش‌ها به جز مقاله «ثلاثة مدن إسبانية في شعر عبد الوهاب البیاتی»، موضوع شهر در شعر البیاتی به صورت مجزا و یا درنگی قابل تأمل بررسی نشده است. در این پژوهش با

ارائه نمونه‌هایی در متن و نمونه‌های دیگر در بخش یادداشت‌های این جستار، نشان خواهیم داد که شهر شیراز در تجربه شعری این شاعر سترگ و تأثیرگذار جایگاه ویژه‌ای دارد. برای نشان دادن این نکته مهم نخست باید موضوع شهر در شعر معاصر عرب را مورد تحلیل قرار دهیم.

۴. شهر و شعر معاصر عرب

وضعیت حاکم بر شهرها، موجب ایجاد نوعی غربت‌زدگی روحی، اجتماعی و سیاسی در شاعران شد. شاعران رمانتیک عرب، در شعرهای خود به حالات غربت‌زدگی که دچار آن شده بودند، پرداختند، اما مکانی برای آن مشخص نکردند. در دوره سمبولیسم عربی، شاعران نمادپرداز برای این غربت‌زدگی، مکانی تعیین کردند و آن مکان، شهر بود (أبوغالی، ۱۹۹۵، ص ۶۰). شاعرانی که به مقوله شهر پرداختند، پس از پیدا شدن غربت‌زدگی روحی و اجتماعی در شهر، آثار و نشانه‌های آن را نکوهش کردند. این نکوهش به دو گونه متجلی شده است. نخست آنکه آن را به صورت مطلق ذکر کرده‌اند. یعنی از شهر معینی نام نبرده‌اند و تنها از واژه کلی «شهر / المدينة» بهره بردند. دوم آنکه نام شهر معینی را ذکر کرده‌اند. غالباً نوع دوم ابتدا با نام بردن از شهر یا پایتخت کشور خود شاعر آغاز شده و بعدها به نام بردن از شهرهای کشورهای دیگر انجامیده است. اگر شهر به صورت مطلق نکوهش شود دیگر متمایز کردن شهر غربی از شرقی ناممکن می‌شود. البیاتی عقیده دارد که در شهر - چه غربی و چه شرقی - انسان به ورطه نابودی کشیده شده است. شهرها سراسر ظلمت و تاریکی هستند. فساد و تباهی در درون آن‌ها بیداد می‌کند. البیاتی در سروده «حجر السقوط»، تمامی شهرها را نکوهش می‌کند.

لم تولدي، أيتها الذئبة، من لوحات بيكاسو / و لا من زبد الأمواج / لم تشهدي الحلاج
بعدا الصلب و هو في قميص الدم / متوجاً بالشمس / ..كلبت و ما زلت طعاماً فاسداً / كيساً من
اللحم و عينين بلا أجفان / تفاحة معطوبة تنهشها الديدان / نهداك ضامران / ... / و أنت في العشرين /

و ما زلت ترحفین/ تضاجعین بائع الحلیب و الممثل الفاشل و المهرج البطین/ فتشبهین دورة المیاہ/
.../ أیتها الذئبة، یا مدینة مفتوحة تحتاحها الجرذان(البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۲، ص ۲۱۵).^۴

عدد «بیست» در این شعر اشاره‌ای به قرن بیستم است. تصویرگری البیاتی برای شهر در معنای مطلق، در شهرهای خاص نیز دیده می‌شود. تقریباً همه شهرهای البیاتی ویژگی‌هایی چون: روسپی‌گری، ظلمت، شب‌های بی ستاره، حزن و اندوه، غارت، طنابدار، نبود صبح، زندان و سرگشتگی را دارند. در سروده زیر نیز مادر غمگین، همان شهر قرن بیستم است که مانند گربه‌ای سیاه- نماد پلیدی و بدیمنی- است.

في لیالی الموت و الخلق، و في الأعماق/ أعماق المدینة/ لم تزل کاهرة السوواء/ کالأم الحزینة/ تلد الأحياء / في الصمت، و أعماق المدینة/ تبصق الموتی علی الأرصفة العُبر السخینة/ في ذراع اللیل / لیل السل، کالأم الحزینة/ لم تزل تبصق آلاف المساکین ... المدینة/ ... یُؤلد الخوف، كما تُؤلد في أعماقها السفلی الجریمة(البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۲۸۹).^۵

این تصویر همه شهرهای جهان- چه شرقی و چه غربی- است. عناصر سازنده این شهر «مرگ، سکوت، چیرگی شب، بیماری، تهیدستی، ترس و جرم و جنایت» است. شهر در نزد بسیاری از شاعران معاصر عرب چهره‌ای این گونه دارد. از مهمترین دلایل ستیز با شهر، خفقان سیاسی است که غالباً اندوه، سرگشتگی، غربت روحی و جسمی را برای شاعران به جود می‌آورد.

و عندما تعرت المدینة/ رأیت في عیونها الحزینة/ مبادلَ الساسة و اللصوص و البیاذق/ رأیت في عیونها المشانق/ تُنصب و السجون و المحارق/ و الحزن و الضیاع و الدخان(همان، ج ۲، ص ۱۰۳).^۶

این نفرت از شهر، موجب می‌شود این دسته از شاعران برای خود مکان دیگری تعبیه کنند تا در آن احساس آرامش کنند و هر آنچه را که در این شهرها نمی‌یابند، در مکان دیگری جستجو کنند. آرمانشهرها یکی از جایگزین‌هایی است که شاعران به خلق آن‌ها دست می‌زنند.

۵. آرمانشهر

پس از آنکه شاعر در شهر/ پایتخت کشور خود غربت زده شد، به سراغ جایگزین دیگری می‌رود تا در آنجا غربت خود را از یاد ببرد. در نزد برخی از شاعران، این موضوع به صورت اشتیاق به روستا که به نوعی در آمیخته با اشتیاق به مادر و دوران کودکی است، تجلی می‌یابد. در نزد شاعران مهاجر این موضوع به صورت اشتیاق برای دوران طلایی گذشته یا بازگشت به طبیعت نمود یافته است.^۷ آرمانشهر یا شهر جادویی، تجلی‌ای دیگر از این اشتیاق است (عباس، ۱۹۷۸، ص ۹۴).

در شعر معاصر عرب شاعران بسیاری به موضوع آرمانشهر پرداخته‌اند و برای آن ویژگی‌هایی چون: جادویی، عجیب، سرشار از ترانه، بلورین، رندهای شراب جاری در خیابان‌ها، خیابان‌های ساخته شده از نقره و اموری دیگر بیان کرده‌اند. اما هیچکدام از آن‌ها این شهر را ندیده‌اند^۸ و نامی برای آن ذکر نکرده‌اند. تنها بدر شاکر السیاب است که نام آن را «إرم ذات العماد» نهاد. او نیز این شهر را ندیده و تنها وصف آن را از پدر بزرگ خود شنیده است.^۹ البیاتی نیز نامی برای آرمانشهر خود قرار نداده و تنها به توصیف آن بسنده کرده است.

مدينة مسحوقه^{۱۰} علی نحر من الفضة و اللامون ولد الانسان في ابوابه ما الألف و لا يموت ليطهل سور^{۱۱} من الذهب / تحرسها من الرياح غابة الزيتون (البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۲، ص ۱۴۲).

آرمانشهر البیاتی در آینده حضور دارد. وی «برای یافتن روشنایی به شهرهای آینده دور می‌رود و مبارزه می‌کند تا این شهر را بیاید» (همان، صص ۲۳۹-۲۳۶). به هر کرانی که می‌رود، احساس تبعید می‌کند و در همان جا بر روی پیاده‌روهای شهرها، جان می‌دهد اما باز بر می‌خیزد و به دنبال شهرهای آینده می‌رود. جایی که تهی از مگس‌ها و گرگ‌ها است (همان، ص ۲۹۸). در سروده‌های «مرثیه إلى المدينة التي لم تولد» (همان، ص ۲۱۴) و «الولادة في مدن لم تولد» (همان، ص ۴۷۰) دیدگاه وی به مقوله آرمانشهر وضوح بیشتری می‌یابد.

به هر حال آرمانشهر جایگزینی برای شهر واقعی است. «به تصویر کشیدن یک آرمانشهر جزئی از ذات شاعر است» (البیاتی، الف، ۱۹۹۹، ص ۳۳). همانطور که گفته شد عدم الفت با شهر منجر به پیدایش غربت زدگی روحی و اجتماعی می‌شود. «یکی از شیوه‌های واکنش نسبت

به این غربت زدگی، بنیان نهادن شهرِ آرزوها و رؤیاهاست» (جعفر، ۱۹۹۹، ص ۵۰). شعر البیاتی تلاشی خستگی ناپذیر و سرسختانه برای یافتن آرمانشهر است. شهری که هنوز به وجود نیامده و شاید هیچ وقت به وجود نیاید (مونتاتب، ۱۹۸۴، ص ۱۵۶).

«شهرها احساس هرج و مرج و بی عدالتی در زندگی را پدید آورده‌اند» (البیاتی، ۱۹۷۲، ص ۱۸۸) و در شعر البیاتی قیام علیه شهر به این سبب روی می‌دهد. مهمترین تصویری که شاعران برای بیان نفرت خود از شهرها خلق می‌کنند، سیمای شهر در شمایل یک روسپی است.

۶. شهر در شمایل زنی روسپی

نخستین موضوعی که در شهرها دیده می‌شود و شاعر را بسیار رنج می‌دهد، فقدان صفای روح است. به همین دلیل است که السیاب «مشتاق صفا و پاکی روستا است. وی خواستار دوری از پلیدی‌ها و در مقدمه همه آنها روسپی‌هاست. بغداد در نزد السیاب، یک روسپی‌خانه بزرگ است» (عباس، ۱۹۷۸، ص ۹۱). البیاتی شهر را «روسپی‌ای با سینه‌های بریده شده» به تصویر می‌کشد. شهر در شمایل یک زن و سپس یک زن روسپی، تصویر مشترک میان بسیاری از شاعران است. حال این پرسش پیش می‌آید: چرا شاعران معاصر این تصویر را برگزیده‌اند؟

شهر، محل تولد و پیشرفت عصر مدرن است. تمامی اختراعات، پیشرفت‌ها، جنگ‌ها، پلیدی‌ها و ... در شهر به وجود می‌آیند. بنابراین شهر، پسندها و ناپسندهای فرهنگ معاصر را توأمان در خود جای داده است. اکنون، کمی دورتر می‌رویم و به اسطوره‌ها نگاهی می‌اندازیم. در اسطوره‌ها می‌خوانیم که مادر هستی دو فرزند خیر و شر را در رحم خود داشت و نبرد این دو همیشه برقرار و پیوسته پیروزی با خیر بوده است. بنابراین می‌توان گفت که در ذهن شاعر معاصر، مادر هستی جای خود را به شهر داده است. «اما این شهر پیوسته تسلیم دیکتاتوران، فساد و تباهی است و از همبستری با آنها، آبستن اژدها شده

است. پس نمی‌توان امید ظهور خوبی از این آبستن دروغین را داشت» (البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۲، صص ۱۸۲-۱۸۱). در نتیجه تمدن معاصر که فرزند این شهر است، همان اهریمن اسطوره‌ای است. از آنجا که بیشتر پیشرفت‌های این دوران، موجب سلب آسایش انسان شده است، شاعران، این مادر تمدن مدرن را برخلاف مادر هستی دوران اسطوره‌ای، تنها به وجود آورنده پلیدی‌ها می‌دانند. بنابراین این اهریمن/تمدن مدرن، بر ناپاکی مادر/شهر، شهادت می‌دهد. شاعران علت به دنیا آمدن این فرزند را روسپی بودن شهر می‌دانند. زیرا شهرها در برابر همه استبدادگران و خونخواران تسلیم شدند و خود را در اختیار آن‌ها قرار دادند.

شاید دلیل دیگر این تصویرسازی، می‌تواند مؤنث بودن خود واژه شهر/المدینه در زبان عربی باشد. در تاریخ بشر پیوسته تصویر فتح شهرها توسط اشغالگران، با تجاوز به زنان و منابع حیاتی آن شهر همراه است و این تصاویر تا به امروز تکرار می‌شوند. در قرآن نیز تصویر مستبدان همراه با تجاوز به زنان آمده است.^{۱۱} تجاوز به زنان و آزادی بی‌قید و شرط در مسائل جنسی از ویژگی‌های شهرهای جهان است (عباس، ۱۹۷۸، صص ۹۳).^{۱۲}

۷. شهرها در آینه شعر البیاتی^{۱۳}

البیاتی در آثار شعری خود - به ویژه در شش دفتر نخست - گرایش آشکاری به تفکر سیاسی سوسیالیسم داشت و موجب می‌شد گاهی موضع‌گیری وی نسبت به شهرها بر پایه نگرش سیاسی باشد نه نگرش هنری. در اواخر دهه چهل، در جهان عرب گرایش‌های سوسیالیستی به اوج رسید (البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۱) و همان، ج ۲، صص ۸-۷. بغداد نیز مستثنی از این امر نبود؛ از این روی البیاتی نیز وارد این جریان می‌شود و از همان آغاز تجربه شعری خود، تفکر سوسیالیستی و رهبران آن را ستایش می‌کند؛ اما عضو رسمی این گرایش سیاسی نمی‌شود. در دفترهای نخست البیاتی، به وضوح شاهد این گرایش هستیم^{۱۴} در دوره دوم تجربه شعری وی یعنی بعد از دفتر سفر الفقر و الثوره این گرایش، حضور کم‌رنگی پیدا می‌کند. نمادهای سوسیالیستی مانند لنین، پرچم سرخ، رفیق، کارگران و ... در اکثر دفترهای وی با بسامدهای زیاد قابل مشاهده است.^{۱۵}

صوت لنين الأخضر العميق لا يزال/ يهدر في العالم /.../ يا إخوتي العمال/ ألمح وجه العالم الجديد
في عيونكم/ في أعين الأطفال /.../ و في أقوال/ لنين و هي تلهم الأجيال/ و تصنع الرجال/ أضحها في
وطني تزلزل الجبال/ يا إخوتي العمال(البياتي، ١٩٩٥، ج ١، ص ٣٢٧).^{١٦}

البياتي در سال ١٩٥٩م/١٣٣٨ش یعنی در بحبوحه انقلاب سوسیالیست‌ها این شعر را
سرود. تحت تأثیر این گرایش سیاسی است که شاهد تصویرهای متفاوتی از شهر در دید
این هنرمند هستیم. هر شهری که زیر یوغ استعمار غرب یا دست نشاندگی آنان قرار
گرفته یا شهرهایی که در مقابل این استعمار ایستادگی کرده‌اند، مورد ستایش البياتي قرار
می‌گیرند(همان، صص ٢٦١ و ٢٦٥). در راستای این تفکر سیاسی، سروده‌هایی در نكوهش تمدن
غرب در دفترهای نخست البياتي نیز به چشم می‌خورد.^{١٧} وی در سروده‌ای اروپا را به
صورت روسپی پیری به تصویر می‌کشد که از قطار جا مانده و در فضای سرد و تاریک
اروپا، بی هیچ پوششی تنها مانده است(همان، ص ٣٨٣).

سماء أوروبا/ بلا نجوم/.../ فنحن في الشرق علي الضياء/.../ نحيا/ علي الدموع و الدماء/
مستنقع في وطني لجل / من بحيرة في ليل أوروبا/ بلا ضياء (همان، ص ٣٨٢).^{١٨}

اما این انقلاب نویدبخش دیری نمی‌پاید. در سال ١٩٦٣م/١٣٤٢ش علیه رهبر انقلابیون^{١٩}
کودتا صورت می‌گیرد و بلافاصله اعدام می‌شود. پس از این واقعه تمام آمال البياتي از بین
می‌رود. «آرام آرام این احساس به وی دست می‌دهد که وی در کشور خود غریب و تنها
افتاده است، پس با سفرهای خیالی و واقعی، به اماکن بسیاری می‌رود تا شاید بتواند در آنجا
چهره شهر محبوب خود بغداد را ببیند»(جعفر، ١٩٩٩، ص ٢٦).

بغداد يا مدينة النجوم/ و الشمس و الأطفال و الكروم/ و الخوف و الهموم/ متي أري سماءك
الزرقاء؟/ تنبض باللهفة و الحنين/.../ متي أري شارعك الطويل/ تغسله الأمطار/ فيعتمة النهار/
.متي أري شعبي! يا مدينة النجوم/.../ يا وطني البعيد/ لأجل عينيك أنا شريد/ لأجل عينيك
أنا وحيد/ في هذه الدوامة السوداء/.../ متي أري سماءك الزرقاء/ و وجهك الصامد، يا مقبرة
الأعداء(البياتي، ١٩٩٥، ج ١، صص ٢٥٥-٢٥٤).^{٢٠}

تقریباً می‌توان گفت که البیاتی پس از این تاریخ از ورود مستقیم به سیاست در شعر خود پرهیز می‌کند. در دفترهای بعد از دفتر سفر الفقر و الثورة نگرش سیاسی البیاتی به شهر جای خود را به نگرش هنری می‌دهد و در این دوره از منظر تصویرسازی دیگر تفاوتی میان بغداد و پاریس یا بابل و نیشابور وجود ندارد. در مجموع می‌توان گفت البیاتی در شش دفتر نخست خود با دو نگرش سیاسی و هنری شهرها را به تصویر کشیده است. اما این موضوع در دوران دوم شاعری وی تغییر کرده و تقریباً تمام تصویرسازی‌های وی از شهرها با نگرشی هنری صورت گرفته است.

۷-۱. بغداد

در جولانگاه ستیز شاعران با شهر، در وهله نخست، آن‌ها به نکوهش پایتخت کشور خود که نماینده تمامیت کشور است، می‌پردازند. نبود آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی از مهمترین دلایل ستیز با پایتخت است. در آغاز تجربه شعری البیاتی، «نوری السعید»^{۲۱} بر عراق حکم می‌راند. حکومت وی با خفقان سیاسی و فقر مردم عراق همراه بود. دفتر آباریق مهمشة البیاتی، در زمان وی، بعد از انتشار، توقیف و شاعر آن از کار اخراج شد (البیاتی، ب، ۱۹۹۹، ص ۹۲). در ادامه فعالیت شعری البیاتی، تجربه سیاسی شاعر در مقوله شهر، وسعت می‌یابد و نمادینه می‌شود؛ بغداد، از همان نخستین دفترهای شعری البیاتی، مورد نکوهش واقع می‌شود.

و فی بلادی یصنعون الخمر من دموع / أمواتنا، و من دم الأطفال / و یصلبون الشمس فی
الساحات / مدینتی الموصدة الأبواب / مدینتی بغداد / بلا أراجیح، بلا أعیاد / تستقبل النهار فیها أعین
الأطفال (البیاتی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۲۴۹).^{۲۲}

البته از طرفی دیگر، بر خلاف بیشتر شاعران که با شهر پایتخت خود در ستیز بودند، البیاتی عاشق بغداد نیز بود (همان، صص ۷۴-۷۳) اما چهره کنونی بغداد را نمی‌پسندید. بغداد، سرزمین مرگ، زندان، طناب دار، سرگشتگی و تیرگی‌ها بود (همان، ص ۱۹۱).

من قاع نهر الموت، يا مليكتي، أصبح / ..أرضٌ تدور في الفراغ و دمٌ يراق و يحيي على العراق / تحت سماء صيفه الحمراء قبل ألف سنة يرتفع البكاء / حزناً على شهيد كربلاء / و لم يزل على الفرات دمه المراق / يصبغ وجه الماء و النخيل في المساء / آه جناحي كسرتة الريح / من قاع نهر الموت، يا مليكتي، أصبح (البياتي، ١٩٩٥، ج ٢، ص ١٣٥).^{٢٣}

با وجود آنکه ظلمت همه جا را پوشانده است و دیکتاتوران جای خود را به مستبدان دیگر می‌دهند، اما البياتي به مقاومت خود ادامه می‌دهد و برای کشف شهرهای آینده دور دریانوردی می‌کند (همان، صص ٢٣٦-٢٣٥). بعد از انقلاب سال ١٩٥٨م/١٣٣٧ش، البياتي به ستایش بغداد روی می‌آورد. این شهر بار دیگر همان کودک معصوم و آن جام سبز می‌شود.^{٢٤} اما دوباره با دگرگون شدن اوضاع، بغداد وارد دالان تاریک دیگری می‌شود و البياتي نکوهش بغداد را از سر می‌گیرد. تاج خاری بر سر عراق می‌گذارند. خون در خیابان‌ها روان می‌شود و ماه کودکی در خاک فرو می‌رود (البياتي، ١٩٩٥، ج ٢، ص ١١٦). در مجموع می‌توان گفت بغداد البياتي، آینه تمام نمای جزر و مدّ وضعیت سیاسی عراق است (عباس، ١٩٧٨، ص ١٠١).^{٢٥}

٢-٧. بابل

البياتي در سفر به اسطوره‌ها، به دوران طلایی تمدن بین‌النهرین می‌رود و به شهر بابل می‌رسد. اما این شهر نیز همراه با ظلمت و تباهی است. بابل به مانند بغداد در دام گرگهای هار افتاده و منتظر ظهور عشتار است. ولی این الهه خیزش و باروری نیز در این شهر مرده و سکوت بر بابل / بغداد حکم فرماست (البياتي، ١٩٩٥، ج ٢، صص ٧٧-٧٨). مستبدان بابل / عراق به هیچ چیز رحم نمی‌کنند و حتی الهه نوزایی را نیز به قتل رسانده‌اند. افق سیاسی اجتماعی بابل / عراق تاریک می‌نماید و مرگ بر همه چیز حکم فرماست. در سروده ذیل البياتي بابل / بغداد را شهر اشرار، ملعون و آکنده از پلیدی‌ها می‌بیند که در وجودش اژدهایی دارد. این شهر به مانند روسپی است که در برابر مهاجمان تسلیم شده و با آنها همبستر می‌شود. لاجرم نتیجه این رابطه شوم، آبستنی است دروغین که بشارت ظهور منجی را نمی‌دهد.

بابل لم تبعث و لم يظهر علي أسوارها المبشر الإنسان / و لم يدمرها و لم يغسل خطايا أهلها الطوفان / و لم يقم من قبره عبر الفرات سارق النيران/ فالعقم و الصيف الذي لا ينتهي و الصمت و التراب/ و الحزن و الطاعون/ طعام هذي المدن المنفوخة البطون/.../ عشرون عاماً و أنا أبكي علي أسوارها و أحمل الأكفان/ ..بابلُ يا مدينة الأشرار/ قومي و غطي عيني هذا الجسد الذابل بالأزهار/ قومي لعل البرق / و الفارس المجهول من دمشق/ يبذر فيطنك بذرة فتحملين/ أيتها البغي في أحشائك التين/ لكنها ظلت كأورشليم/ ...تفتحُ للغزاة ساقها و للطغاة كحلُ حملاً كاذباً ... (همان، صص ١٨٢-١٨١).^{٢٦}

٣-٧. نيشابور

نيشابور مهمترين شهر در آثار البياتي است. شايد يكي از دلايل آن حلول البياتي در شخصيت خيام باشد كه مهمترين نقاب وي است. همانطور كه در دفترهاي شعري البياتي ميان او و خيام رابطه بسيار نزديكي وجود دارد ميان بغداد و نيشابور نيز اين رابطه مستحكم وجود دارد. «شايد نيشابور دفتر الذي يأتي و لا يأتي، توصيفي از بغداد باشد» (البياتي، ب، ١٩٩٩، ص ٥١). اما نيشابور/ بغداد بار ديگر گرفتار حمله ويرانگري از جانب مستبدان شده است. «نيشابور در شعر البياتيكي از نمادهاي شكست و تسليم است. اين شهر نمايانگر سقوط و عقب نشيني است و در شعر البياتي به همراه تصاوير زشت و نمادهاي منفي حضور مي يابد» (الضاي، ١٣٨٤، ٨٩). شهر نيشابور در دفتر شعري الذي يأتي و لا يأتي حضور بسيار قويي دارد.

كل الغزاة، من هنا، مروا بنيسابور/.../ كل الغزاة بصقوا في وجهها المجدور/ و ضاجعوها و هي في المخاض/ حياتنا فيها، و في داخل هذا النفق المسدود/.../ أيتها السحابة!/ لتغسلي ذوائب المدينة الثرثرة/ و هذه القدارة/.../ كان علينا أن نضيء النور/ في ليل نيسابور(البياتي، ١٩٩٥، ج ٢، صص ٦٦-٦٥).^{٢٧}

البياتي على رغم چيرگی ظلمت و تباهی و مرگ بر دنيا، انتظار روزهای خوشی را برای نیشابور/ بغداد دارد. این روحیه امیدواری و ایمان به آمدن روزهای خوش و شکوهمند گذشته، در جای جای آثار وی قابل مشاهده است.

الزمن الضائع و الأرض التي تمجرها الطيور/ و الموت في الظهيرة/ في النفق المسدود/... / تراکم الحزن، اختناق الصمت في الزحام/ عذابك المقيم/ أشعل هذي النار في الهشيم/ أيقظ نيسابور/ و كسر الزجاج في نوافذ الماخور/... / الأمل الباقي، انعكاس النور في العيون/ البشر الفانون في الظهيرة/ يمارسون لعبة الحياة/ و الموت في المسيرة الطويلة/ يحترقون ليضئوا شرف الإنسان/ أن لا يموت راکعاً منسحقاً مهان/... / شحيرة من خلل الرماد و الجليد/ مزهرة؟ و صيحة أطلقها وليد/ الزمن الضائع في تراحم الأضداد/ يخلع عن كاهله عباءة الرماد(همان، صص ۹۰-۸۹).^{۲۸}

۴-۷. پاریس

پاریس از جمله شهرهایی است که در آثار بسیاری از شاعران عرب حضور داشته است. نخستین شاعر عربی که درباره پاریس شعر سرود احمد شوقی^{۲۹} بود که دیدی رمانتیک به آن داشت و این دید رمانتیک به شهر پاریس در آثار دیگر شاعران ادامه یافت تا اینکه در آثار نزار قبانی به اوج خود رسید(بدوی، ۱۹۸۸، صص ۲۰۶-۲۰۷). اما این شهر برای البياتي مانند دیگر شهرها، مملو از فساد و تباهی است. سیاهی موجود در تصاویری که وی برای این شهر خلق می کند یادآور تصاویر سروده های بودلر^{۳۰} از شهر پاریس است.

.و. كرنة العصفور صوتک لا يزال / فيليل باريس يناديني: تعال! / فيليل باريس: تعال! / حيث البغايا الشقر و العتمات و المتسولون/ و ضريح «میرابو» و روبسبير و الفكر المهان/ تحت النعال و صوتها فيليل باريس: تعال! / و الثلج و العتمات و المتسولون/... / و صليب ثورتنا القديم: / «حرية» . عدل. مساواة» يلوث فيماء الأبرياء (البياتي، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۱۲۵).^{۳۱}

۵-۷. شیراز

با بررسی تصویرهای شهر شیراز در آثار البیاتی مشاهده می‌کنیم که این شهر به هیچ وجه مانند شهرهای دیگر البیاتی نیست. اگر نیشابور - مهمترین شهر شعری البیاتی - نقاب سیاهی‌های بغداد است، شهر شیراز تنها نقاب روشنایی‌های بغداد است. وی در این شهر به دنبال موسیقی و رنگ و زیبارویان است که گل‌های آفتابگردان بر سر دارند (همان، ج ۲، ص ۲۶۹). در شیراز بر شاعر نور فرو می‌ریزد و دروازه‌های آن بر روی وی گشوده می‌شوند و در تبعید، رؤیای ماه سبز شیرازی را می‌بیند. وی در دفتر قمر شیرازچندین بار سخن از زنی به میان می‌آورد که ماه شیرازی در دست دارد. واضح است که به تبع ماه، سخن از نور به میان می‌آید و نور همان چیزی است که البیاتی در دنیای مدرن به دنبال آن است.

بدمي یغتسل العشاق/ و بشعري بيني الغرباء/ في المنفی «شیراز» / أملكها، أسكن فيها/ أعبدها/
 أرسم في ريشتها مدناً فاضلةً يتعبد فيها الشعراء (همان، ص ۳۸۴).^{۳۲}

اگر خیام مهمترین شخصیت حقیقی شعر البیاتی است، عائشه مهمترین شخصیت خیالی شعر اوست. البیاتی در دفتر الموت في الحياة درباره این شخصیت می‌گوید «عائشه معشوقه خیام بود که در جوانی درگذشت ... عائشه زنی اسطوره‌ای است که صور لایتناهی را نمایان می‌کند و خود ذات واحدی است که در لایتناهی آشکار می‌شود. وی باقی است و در هر لحظه به شکلی در می‌آید» (همان، ص ۱۸۴) و در ادامه برای روشن‌تر شدن ابعاد این شخصیت به مستزاد منسوب به مولانا با مطلع زیر استناد می‌کند.

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد
 هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد

در سروده زیر به وضوح این چند وجهی بودن عائشه به تصویر کشیده شده است. این سروده از بهترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد شیراز برای البیاتی رنگ دیگری دارد. در این سروده دو طیف وجود دارد: طیفی با عناصر زیبا (نور، پروانه آبی / عائشه، پرواز، عاشق، هوشیاری) و طیفی با عناصر تیره و یأس‌آلود (ناپدید شدن، دیوار، خون، کشیده شدن بر زمین، عذاب انتظار).

تهدل النور علي الرياض في «شيراز»/ و فتحت أبوابها و رفرفت فراشة زرقاء/ تطير فوق سورها و فوق وجه العاشق الفقير/ صحا لكييتبعها لكنها اختفت واره السور/ تاركة وراءها خيط دم يمتد في خمائل الأصيل/ ناديتها:/ عائشة!/ عائشة! لكنها لم تسمع النداء/ و لم تر العاشق في جحيمه يزحف نحو النار/ منتظراً في آخر الأبواب(همان، ص ۲۴۳).^{۳۳}

طيف نخست متعلق به شیراز است. پروانه آبی از آن به پرواز در می آید و از روی صورت عاشق می گذرد و موجب هوشیاری او می گردد. طیف دوم متعلق به البیاتی است که در غربت به سر می برد. گویی وی زار و نزار در پشت دیوار شهر شیراز افتاده است و هنگام دیدن پروانه/ عائشه تنها ردپایی خونین از آن پروانه به جای می ماند و هر چه او را صدا می زند عائشه فریادهای وی را نمی شنود و البیاتی در دنیای تاریک خود دوباره تنها می ماند. بعد از خروج پروانه از درهای شهر شیراز، البیاتی به دنبال آن می رود و او را با نام عائشه صدا می زند. اما چرا از این عائشه/ پروانه، خون بر زمین می چکد؟ عائشه تمام صور زیبایی است که دنیای معاصر بر او ضربه وارد کرده و او را مجروح کرده است. شاید عائشه همان بغداد/ نیشابور... باشد که حاکمیت مستبد آن‌ها را نابود کرده اند. اینک همه این زیبایی‌ها و معصومیت‌ها به شیراز پناه برده اند و نور بر آن‌ها فرو ریخته شده است و البیاتی عاشق وار به دنبال آن‌ها آمده و در پشت دیوارهای شیراز انتظار دیدن‌شان را دارد. اما این عاشق درمانده با وجود بی نصیبی، از آنجا نمی رود و در غربت جهنم‌وار خود برای رسیدن به عائشه منتظر می ماند.

عائشة شمس الفقراء/ رحلت بالقطار الليل الثلجي إلي «شيراز»/ و أنا نصفی في المنفی و نصفی الآخر في الدار/ محترقاً، مجنوناً، أتبع شارات النار(همان، ص ۴۳۱).^{۳۴}

در این سروده، عائشه/خورشید به سوی شیراز می رود و البیاتی/خیام در تبعیدگاه به سر می برد. عائشه معشوقه‌ای است که البیاتی پیوسته در شب‌های خیام‌وار خود به دنبال اوست. اینک عائشه به سوی شیراز می رود. در دو نمونه شعر پیشین می بینیم که عائشه، معشوقه البیاتی/ خیام یا در شیراز است یا به سوی آن می رود و این خود دلیل دیگری بر اهمیت شهر شیراز در تجربه شعری البیاتی است.

در نمونه شعر بعدی، البیاتی به صراحت می‌گوید که با درد و رنج‌های خود، شعر خود را می‌پروراند و از این شعرها، زنی متولد می‌شود که ماه شیرازی زیبایی در دست دارد. با توجه به توضیحاتی که داده شد، می‌توان گفت که این زن حامل ماه شیرازی، همان گمشده البیاتی یعنی عائشه است.

أجرح قلبي، أسقي من دمه شعري، تتألق جوهرة في قاع النهر الإنساني، تطير فراشات حمراء، تولد من شعري: امرأة حاملة قمراً «شیرازی» سنبله من ذهب مضموراً / يتوهج في عينيها عسل الغابات و حزن النار الأبدية (همان، ص ۳۸۳).^{۳۵}

در سال ۱۹۹۹م/۱۳۷۸ش دفتر شعری المتون الشریقة از البیاتی که حاوی شش سروده بود، منتشر شد و یکی از این سروده‌ها درباره حافظ بود. متأسفانه تلاش‌های مستمر نگارنده برای یافتن این دفتر شعری بی‌ثمر ماند. در شعر ذیل اشاره غیرمستقیمی به حافظ وجود دارد.

لا تبكِ و العالمُ بحرٌ فأنا سوف أناديك / و أبكيأياها الدرويش في «شیراز» / سوف أناديك من المدائن المسبية - الممنوعة - الفاقدة الذاكرة - المنسية - المقطوعة الأثناء (همان، ص ۳۲۴).^{۳۶}

در این سروده کلیت دیدگاه البیاتی نسبت به شهر تجلی می‌یابد. البیاتی مهمترین ویژگی‌های شهرها/ تبعیدگاه‌های خود را نام می‌برد. وی که در شهرهای اسیر شده، ممنوعه، بی‌حافظه، فراموش شده و مورد تجاوز قرار گرفته حضور دارد؛ می‌گرید و درویش شیراز را صدا می‌زند. البیاتی در این سروده، زیبایی‌های شیراز را مقابل تصاویر تاریک شهرهای دیگر می‌گذارد و بار دیگر بر اهمیت شیراز در تجربه شعری خود تأکید می‌کند.

۸. نتیجه:

البیاتی از جمله هنرمندانی است که در برابر سقوط اخلاقی و اجتماعی انسان عصر مدرن واکنش نشان داد. این سندباد شعر معاصر عرب، به سفری بی پایان در اسطوره، تاریخ و آینده دست زد تا شهری را بیابد که روح انسان در آن غریب نباشد. وی با سفرهای واقعی و خیالی به بسیاری از نقاط جهان و سرودن اشعاری برای این شهرها، سعی می‌کند مکانی

روشن برای انسان گم‌شده در تمدن معاصر بیابد. از دیگر دلایل حضور پر رنگ شهر در آثار وی، غربت‌زدگی اوست که منجر به سفرهای متعدد و طولانی مدت به کشورهای دیگر می‌شود. البیاتی به برخی از شهرهای تجربه‌شده شعری خود - چون نیشابور و شیراز - سفر نکرده اما علت حضور آنها در آثار وی بهره‌گیری از میراث انسانی به عنوان یکی از مهمترین مؤلفه‌های شعر معاصر عرب است. او با مطالعه آثار فرهنگی ملل مختلف، از تجربه‌های شخصی شخصیت‌های بزرگ تاریخ و اسطوره برای بیان احساس غربت خود بهره می‌گیرد.

ما حاصل سفرهای البیاتی مشاهده‌ی ظلمت و بیداد در همه شهرها است. به طور کلی کلیه شهرهایی که نام آنها بر پایه دیدگاه هنری در شعر البیاتی مورد استفاده قرار گرفته است، تصاویر قتل، خونریزی، غارت، فساد، بی‌بند و باری، روسپی‌گری و تجاوز به نیروی بارور زندگی مشاهده می‌شود. اما در این میان تنها شهر شیراز بود که بر خلاف دیگر شهرهای تجربه‌شده شعری البیاتی سرشار از نور و زیبایی است. در آثار البیاتی نشانه‌های متعددی از آشنایی وی با ادبیات و فرهنگ ایرانی وجود دارد. علت تجلی شیراز در تجربه شعری البیاتی، ممکن است به روزهای اقامت البیاتی در آلمان مرتبط باشد. وی در این مدت با آثار و اندیشه‌های گوته آشنا و در دفتر یومیات سیاسی محترف به یاد او شعری می‌سراید. از آنجا که این فیلسوف و شاعر آلمانی، علاقه زیادی به حافظ داشت، شاید البیاتی از این طریق با شیراز و درویش آن آشنا شده باشد.

به طور کلی محوری‌ترین شهر در آثار البیاتی شهر بغداد است. البیاتی شیفته این شهر بود و از هر شهری که نام برده است در نهایت، مقصود و هدف او همان شهر بغداد بود. تمام تصاویر سیاهی که البیاتی برای شهرهای نیشابور، بابل، دمشق و ... خلق کرد در واقع تصاویری از شهر بغداد و به طور کلی از عراق است. همچنین تصاویر سرشار از زیبایی و روشنایی شهر شیراز، در واقع رؤیا و آرزوی شاعر برای شهر و کشور خود است. در یک سخن می‌توان گفت همگی شهرهایی که در شعر البیاتی وجود دارند، نقاب‌هایی برای بغداد/ عراق است.

پانویس‌ها:

- ۱- چارلی چاپلین در شاهکار سینمایی خود یعنی عصر جدید، تمدن معاصر و ابزار شدن انسان در آن را به باد انتقاد می‌گیرد.
- ۲- آدونیس. مفرد بصیغه الجمع و قصائد آخری. بیروت. دار المدی. ۱۹۹۶. صص: ۱۲۹-۱۰۷. البیاتی نیز در سروده «قداس جائزی إلى نیویورک» دیدگاه و حتی تصاویر تقریباً مشابه به آدونیس ارائه می‌دهد. ر. ک: البیاتی، ۱۹۹۵، جلد ۲، صص: ۴۱۶-۴۱۳.
- ۳- عبدالوهاب البیاتی. الأعمال الشعریه الکامله. ج ۱. صص: ۴۸۶-۴۸۱.
- ۴- «ای ماده گرگ، تو زاده نقاشی‌های پیکاسو نیستی/ و نه زاده کف امواج/ تو حلاج را بعد از مصلوب شدن در پیراهن خونین ندیدی/ که با خورشید مزین شده بود/.../ تو خوراکی فاسد بودی و هم‌چنان هستی/ توده‌ای گوشت و چشمانی بی‌پلک/ سیبی فاسد و کرم خورده/ پستان‌هایت نزارند/.../ و تو بیست ساله‌ای/ و خود را هم‌چنان به زمین می‌کشی/ و با فروشنده شیر و بازیگر بی‌بها و لوده شکمباره همبستر می‌شوی/ تو چون فاضلابی/.../ ای ماده گرگ، ای شهر گشاده که موش‌ها مقهورت کرده‌اند»
- ۵- «در شب‌های مرگ و آفرینش، و در اعماق/ در اعماق شهر/ دیری‌ست که چونان گریه سیاهی است/ به‌سان مادری غمزده/ که جانداران [برزن‌ها] را به دنیا می‌آورد/ در سکوت، و در اعماق شهر/ مردگان را تف می‌کند بر پیاده‌روهای خاک خورده داغ/ در بازوان شب/ شب مسلول، به‌سان مادری غمزده/ هم‌چنان هزاران بیچاره را تف می‌کند... شهر/.../ ترس زاده می‌شود، زان سان که جنایت زاده می‌شود در اعماق فرودین شهر/.../ دیری‌ست که چونان گریه سیاهی است/ اعماق شهر/ که جانداران [برزن‌ها] را از پستان مادرانه‌اش شیر می‌دهد.»
- ۶- «آن هنگام که شهر عریان شد/ در چشمان غمزده‌اش دیدم/ جامه‌های مندرس مهتران و دزدان و پیادگان را/ در چشمانش دیدم دارهایی را/ که بر افراشته می‌شدند و زندان‌ها و کوره‌ها/ و غم و تباهی و دود»
- ۷- جبران خلیل جبران. قصیده المواکب.
- ۸- مختار علی أبوغالی. المدینه فی الشعر العربی المعاصر. صص: ۲۸۳-۲۸۲.
- ۹- بدر شاکر السیاب. دفتر شنائیل ابته الجلیبی، سروده «إرم ذات العماد». صص: ۳۱۷-۳۱۵.
- ۱۰- «شهری افسون شده/ بر رودی از نقره و لیمو استوار شده/ انسان در هزاران دروازه آن، نه زاده می‌شود و نه می‌میرد/ دیواری طلایی گرداگردش را فرا گرفته است/ جنگل زیتون از بادها در امانش می‌دارد»
- ۱۱- سوره‌های: بقره: ۴۹، اعراف: ۱۲۷ و ۱۴۱، ابراهیم: ۶، قصص: ۴، غافر: ۲۵.

۱۲- در فیلم خداحافظ لنین ساخته ولفگانگ بکر، قهرمان فیلم پس از فروپاشی دیوار برلین، از برلین شرقی که جامعه‌ای سنتی و اخلاق مدار داشت، به برلین غربی می‌رود و نخستین چیزی که در برلین غربی می‌بیند، تصاویر مبتذل زنان در تلویزیون بود.

۱۳- سرگذشت البیاتی سرگذشت مسافری بی توشه است. موضوع شعر البیاتی، انسان معاصر است که در این دوره تاریخ، جایگاه و منزلت خود را از دست داده و برای یافتن خلاصی از این ورطه، به سفر می‌رود و در گذرگاه هنر به انتظار «آنکه می‌آید و نمی‌آید» می‌نشیند. «درون مایه شعرهای او، در تحلیل نهایی، سفر کردن و کوچ است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۸۴). «البیاتی به مانند دیگر پرچمداران شعر معاصر عرب، در تجربه شعری خود، اولویت را به عناصر اجتماعی و سیاسی می‌داد» (شکری، ۱۹۹۱: ۷۴). وی به سوسیالیسم گرایش داشت؛ گرچه خود، منکر این امر بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۸۴). البیاتی با سفر در اسطوره و تاریخ به دیدار بسیاری از شخصیت‌هایی می‌رود که مانند او علیه ظلم‌های حاکمان شوریده‌اند. روحیه و فرهنگ حاکم بر ذهنیتش، او را به سوی قهرمانان زنده و مرده اسطوره‌ای و تاریخی در مکان‌های مختلف جهان می‌کشاند. عبدالوهاب احمد جمعه خلیل البیاتی در ۱۳۰۵/م ۱۹۲۶ش در محله «باب الشیخ» در حومه بغداد و نزدیک آرامگاه شیخ عبدالقادر گیلانی متولد شد. وی می‌گوید: «نخستین شناخت من از جهان، از این کوی آغاز شد. این مکان مملو از تهیدستان، کارگران، دست‌فروشان، روستاییان مهاجر و بورژواهای کوچک بود. این شناخت، آبخور نخستین درد بزرگ من بود» (البیاتی، ب، ۱۹۹۹: ۱۴). این درد بزرگ همان غربت انسان معاصر بود. البیاتی با چاپ شعر «ترانه یک خودکُش» در مجله الرسالة، توانست خود را به عنوان شاعری متمایز مطرح کند. او در ۱۳۲۹/م ۱۹۵۰ش از دانشسرای عالی تربیت معلم بغداد لیسانس زبان و ادبیات عرب دریافت کرد و در همین سال، نخستین دفتر شعری خود یعنی فرشته‌ها و شیاطین را منتشر کرد. با منتشر شدن دفتر جام‌های شکسته در ۱۳۳۳/م ۱۹۵۴ش و نیز دفتر شکوه، کودکان و زیتون باد در ۱۳۳۵/م ۱۹۵۶ش، البیاتی به عنوان یکی از پیشروان نوگرایی در شعر معاصر عرب شناخته شد. وی عقیده داشت که سرنوشت انسان، تبعید در تبعید است و انسان پس از مرگ نیز به تبعیدگاهی دیگر می‌رود (البیاتی، ۱۹۹۹: ۱۵). البیاتی سه‌شنبه، سوم اوت ۱۳۷۵/م ۱۹۹۶ش به غربت و تبعیدی دیگر سفر کرد و در جوار آرامگاه ابن عربی بر فراز کوه قاسیون دمشق آرام گرفت.

۱۴- البیاتی، ج ۱، صص: ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۴.

۱۵- البیاتی، ج ۱، صص: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۲، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۴۶. و نیز ج ۲، صص: ۷، ۱۱۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰.

۱۶- «نوی سبز ژرف لنین هم‌چنان/ در جهان می‌خروشد/... ای برادران کارگرم/ در چشمان شما چهره جهان جدید را می‌بینم/ در چشمان کودکان/ در گریه‌های مادر «فاتزاروف»/ در سروده‌های «برشت»/

در سخنان/ لنین که الهام‌بخش نسل‌ها می‌گردد/ و مردان را می‌سازد/ می‌بینمش که در وطنم کوه‌ها را به لرزه در آورده است/ ای برادران کارگرم»

۱۷- البیاتی، ج ۱، صص: ۳۷، ۱۷۸، ۲۲۳، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶. و نیز ج ۲، صص: ۹۶، ۳۳۰، ۳۴۳، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۶.

۱۸- «آسمان اروپا/ بی ستاره است/ ... ما در شرق در روشنی هستیم/ ... زندگی می‌کنیم/ بر روی اشک‌ها و خون‌ها/ مردابی در کشور من/ زیباتر است/ از دریاچه‌ای در شب اروپا/ بی روشنی.»

۱۹- عبدالکریم قاسم، فرمانده گروه موسوم به افسران آزاد در عراق است که در سال ۱۹۵۸م/ ۱۳۳۷ش علیه حکومت پادشاهی عبداللّه و نخست وزیر وی نوری السعید که تابع بریتانیا بودند، انقلاب و نظام جمهوری عراق را پایه ریزی می‌کند. وی گرایش شدیدی به سوسیالیسم داشت. در سال ۱۹۶۳م/ ۱۳۴۲ش حزب بعث با حمایت بریتانیا علیه او کودتا و وی را در ساختمان رادیو و تلویزیون عراق تیرباران می‌کنند.

۲۰- «ای بغداد، ای شهر ستاره‌ها/ و خورشید و کودکان و باغ‌های انگور/ و ترس و تشویش/ چه هنگام آسمان آبی تو را می‌بینم؟/ که با اشتیاق و مهر می‌تپد/ ... چه هنگام خیابان بلندت را می‌بینم؟/ که بارانش می‌شوید/ در تیرگی روز/ ... چه هنگام مردم کشورم را می‌بینم! ای شهر ستاره‌ها/ ... ای وطن دوردست من/ به خاطر چشمان توست که من سرگردانم/ به خاطر چشمان توست که من تنه‌ایم/ در این گرداب سیاه/ ... چه هنگام آسمان آبی تو را می‌بینم/ و چهره پایدار تو را، ای مدفن دشمنان.»

۲۱- نوری السعید، نخست وزیر دوران پادشاهی عراق بعد از سلطه عثمانی‌ها بود. حکومتی مستبدانه داشت. در انقلاب نظامی ۱۴ جولای سال ۱۹۵۸م/ ۱۳۳۷ش حکومت وی سقوط کرد و در سال ۱۹۶۳م/ ۱۳۴۲ش انقلاب دیگری رخ داد و حزب بعث روی کار آمد.

۲۲- «در کشور من شراب را از اشک‌ها می‌سازند/ از اشک‌های مردگان‌مان، و از خون کودکان/ و خورشید را در میدان گاه‌ها به صلیب می‌کشند/ شهر من با درهای بسته/ شهر من بغداد/ بدون تاب بازی، بدون عیدها/ چشمان کودکان به پیشواز روز می‌رود در شهر من.»

۲۳- «ای بانوی من، از بستر رود مرگ، فریاد سر می‌دهم/ ... زمین در خلأ می‌چرخد و خونی ریخته می‌شود/ وای من بر عراق/ زیر آسمان سرخ تابستانش/ از هزار سال پیش، ناله زاری بلند می‌شود/ در غم شهید کربلا/ و هنوز خون ریخته شده‌اش در فرات/ چهره اب را در آسمان رنگ می‌کند/ آه بالم باد شکانش/ ای بانوی من، از بستر رود مرگ، فریاد سر می‌دهم.»

۲۴- «و اغروقت عیناه بالدموع/ و قال لی: یسوع/ بالأمس مرّ من هنا، یسوع/ صلیبه غصنان أخضران/ مهران. عیناه کوبان. طلعتة حمامة. مِشیتُه أغان. و استیقظ الأطفال، لا أحمی/ و فی السماء/ کانت نجوم اللیل/ کالأجراس/ کالصلبان/ غرقى بدمعی کانت الأحزان/ طریقنا للحب و للنسیان/ و أرضنا الخضراء فی مخاضها/ مئخنة الجراح/ تحلم بالزنبق و الصباح/ تحلم فی ألف یسوع سوف یحملون/ صلیبهم فی ظلمة

السجون/ و سوف يكثر/ و سوف ينجون/ ذرية تزرع أرض الله ياسمين/ تصنع أبطالاً و قديسين/ تصنع
ثائرين/ و ابتسمت عيناه كالصباح./ و استيقظ الأطفال، لا أحملي/ و في السماء/ كان ملاك أخضر الجناح/ يفتح
باب الليل في مصباح.»(البياتي، ۱۹۹۵، ج ۱: ۲۷۲-۲۷۱).

۲۵- نیز: البياتي، جلد ۱، صص: ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۸۷، ۳۲۱ و جلد ۲، صص: ۵۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۱۹،

۳۳۱، ۴۸۲، ۵۲۵.

۲۶- «بابل دیگر بار زنده نشده است و انسان نوید دهنده بر دیوارهایش سر بر نیاورده/ توفان ویرانش
نکرده، توفان گناهان مردمانش را نشسته است/ رباینده آتش از آن سوی فرات از گور خود برانگیخته نشده
است/ از این روی سترونی و تابستانی که به انتها نمی‌رسد و سکوت و خاک/ و غم و طاعون/ خوراک این
شهرهای شکم باد کرده است/ ... - بیست سال است که من بر حصارهایش می‌گیرم و کفن‌ها بر دوش
می‌کشم/ ... ای بابل، ای شهر اشرار/ به پا خیز و بپوشان عریانی این کالبد پژمرده را با گل‌ها/ به پا خیز / و
شهبسوار گمنام دمشق/ در درونت بذری بکار و آستن گردی/ ای بدکاره، در درونت ازدهایی‌ست/ اما او به
سان اورشلیم باقی ماند/ ... برای متجاوزان و غاصبان پاهایش را باز می‌کند/ آبستنی دروغین در خود دارد
...» نیز البياتي، جلد ۲، صص: ۷۷، ۸۶، ۹۳، ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۱۰.

۲۷- «تمام متجاوزان، از اینجا، از نیشابور گذر کردند/ ... تمام متجاوزان بر چهره آبله‌گون او تف
کردند/ در حال زایمان با او همبستر شدند/ زندگی ما در درون اوست، در درون این تونل بسته/ ... ای ابر/
بشوی گیسوان این شهر یاوه‌گوی را/ و این کثافات را/ تمام متجاوزان، از اینجا از نیشابور گذر کردند/ .../
بر ما بود که نورافشانی کنیم/ در شب نیشابور.»

۲۸- «زمان گمشده و زمینی که پرندگانش کوچ می‌کنند/ و مرگی که در نیمروز است/ در تونلی بسته/
.../ انباشتن غم، خفه شدن سکوت در شلوغی/ عذاب همیشگی تو/ بر افروخت این آتش را در کاه/ بیدار
کرد نیشابور را/ و شکست شیشه پنجره روسپی‌خانه را/ ... امید باقی‌مانده، انعکاس نور در چشمان است/
چشمان بشری فانی در نیمروز/ که بازی زندگی را سرگرم است/ و مرگ در عزیمت طولانی‌اش/ در آتش
می‌سوزند تا شرافت انسان را روشن دارند/ تا کمر خمیده و خرد و خوار نمیرد/ ... بوته‌ای از درون خاکستر
و یخ/ گل کرده؛ فریادی بر آمده از نوزادی/ زمان گمشده در رقابت اضداد/ عبای خاکستر را از دوش خود
به کناری می‌زند.» نیز البياتي، جلد ۲، صص: ۶۳، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۷، ۱۱۱، ۱۷۰، ۲۵۲،
۳۲۸.

۲۹- احمد شوقی از بزرگترین شاعران عرب در دوران کلاسیسیم در مصر است. وی در سال
۱۸۶۸م/۱۲۴۷ش متولد و در سال ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ش درگذشت. نمایشنامه‌های وی آغازگر دوران جدیدی در
ادبیات عرب بودند.

۳۰- بودلر، طلایه‌دار مکتب سمبولیسم است و به او نیای اعظم شعر عصر جدید لقب داده‌اند. او در دفتر شعری گل‌های شر، شهر پاریس و شیوه زندگی مردم آن را نکوهش کرد. وی در سال ۱۸۲۱م/۱۲۰۰ش متولد شد و در سال ۱۸۶۷م/۱۲۴۶ش درگذشت.

۳۱- «... و به‌سان نغمه گنجشک، هنوز صدای تو/ در شب پاریس صدایم می‌کند: بیا! / در شب پاریس: بیا! / جایی که روسپی‌های گندمگون و اوایل شب و گدایان/ و قبر «میرابو» و روبسیبر و اندیشه خوار شده/ زیر چکمه‌ها و صدای او در شب پاریس: بیا! / و برف و اوایل شب و گدایان/... / و صلیب کهنه انقلاب‌مان: / «آزادی. عدالت. برابری» در خون بی‌گناهان آغشته می‌شود.» نیز البیاتی، جلد ۱: ۲۰۷، ۴۷۳ و جلد ۲: ۱۳۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۴۳۲، ۴۸۰، ۵۵۴.

۳۲- «با خون من، عاشقان غسل می‌کنند/ و با شعر من، غربت‌زده‌ها برای خود/ در تبعید، شیرازی می‌سازند / تصاحیش می‌کنم، و در آن ساکن می‌شوم/ می‌پرستمش/ بر شاهپرش آرمانشهرهایی نقش می‌زنم که در آن‌ها شاعران خود را وقف عبادت می‌کنند.»

۳۳- «نور در شیراز بر ریاض فرو نشست/ و درهای آن گشوده شد و پروانه‌ای آبی/ بر بالای باروی آن و چهره عاشق فقیر پرواز کرد.»

۳۴- «عائشه، خورشید تهی‌دستان/ با قطار شب قطبی به شیراز رفت/ و من نیمی در تبعیدگاه و نیمی دیگر در خانه/ سوخته، مجنون، به دنبال نشانه‌های آتشم.»

۳۵- «قلبم را زخمی می‌کنم، از خونتش شعرم را سیراب می‌کنم، جواهری در بستر رود انسانی می‌درخشد، پروانه‌های سرخ به پرواز در می‌آیند، از شعرم زاده می‌شود: زنی که ماه شیرازی را حمل می‌کند در خوشه طلایی بافته شده/ در چشمانش غسل جنگل‌ها و غم آتش جاودانه می‌درخشد.»

۳۶- «گریه نکن - و هستی دریایی ست - من صدایت خواهم کرد/ و می‌گیرم ای درویش شیراز/ صدایت خواهم کرد از شهرهای اسیر شده - ممنوعه - بی‌حافظه - فراموش شده - پستان بریده.» نیز البیاتی، جلد ۲، صص: ۴۳۰، ۴۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲.

منابع و مأخذ:

- ۱- أبوغالی، مختار علی. (۱۹۹۵). *المدينة فی الشعر العربی المعاصر*. عالم المعرفة. کویت.
- ۲- بدوی، محمد عبده. (۱۹۸۸). «الشاعر و المدينة فی العصر الحدیث». عالم الفکر. جلد ۱۹. شماره ۳. وزارة الإعلام فی الكويت. الكويت.
- ۳- البیاتی، عبدالوهاب. (۱۹۷۲). *تجربتی الشعریة*. دار العوده. بیروت.
- ۴- ----- (۱۹۹۵). *الأعمال الشعریة الكاملة*. ۲ جلد. المؤسسة العربیة للدراسات و النشر. بیروت.

- ٥----- (١٩٩٩). الف. مدن و رجال و متاهات. دار الكنوز الأدبية. بيروت.
- ٦----- (١٩٩٩). ب. ينابيع الشمس. دار الفرق. دمشق.
- ٧- تنر، توني. (١٣٨٣). فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پسادرنیته). ویراسته مايكل بين. ترجمه پیام یزدان جو. چاپ دوم. نشر مركز. تهران.
- ٨- جعفر، محمد راضي. (١٩٩٩). الاغتراب في الشعر العراقي المعاصر: مرحلة الرواد. اتحاد الكتاب العرب. دمشق.
- ٩- الحاج، أنسي. «الشعر في معركة الوجود». مجلة الشعر. بيروت.
- ١٠- الربيعي، محمود. (١٩٨٨). «الشاعر و المدينة». عالم الفكر. جلد ١٩. شماره ٣. وزارة الإعلام في الكويت. الكويت.
- ١١- السياب، بدر شاکر. (٢٠٠٠). الأعمال الشعرية الكاملة. چاپ سوم. دار الحرية للطباعة و النشر. بغداد.
- ١٢- شفيعی کدکنی، محمد رضا. (١٣٨٧). شعر معاصر عرب. چاپ دوم. تهران. سخن.
- ١٣- شكري، غالي. (١٩٩١). شعرنا الحديث إلى أين؟. دار الشروق. القاهرة.
- ١٤- الضاوي، احمد عرفات. (١٣٨٤). کارکرد سنت در شعر معاصر عرب. ترجمه حسين سيدی. دانشگاه فردوسی. مشهد.
- ١٥- عباس، احسان. (١٩٧٨). اتجاهات الشعر العربي المعاصر. عالم المعرفة. الكويت.
- ١٦- مونتاث، پدرومارتينت. (١٩٨٤). «ثلاث مدن إسبانية في شعر عبدالوهاب البياتي». ترجمه محمد عبدالله الجنیدی. عالم الفكر. جلد ١٥. شماره ٢. وزارة الإعلام في الكويت. الكويت.

شيراز؛ مدينة الأضواء فيشعر البياتي

محمد عامري تبار^١

الدكتور حبيب الله عباسي^٢

الملخص:

بعد حصول تطورات حديثة في حياة الإنسان، فهذا الأخير ترك الحياة الريفية، و سكن في المدينة. إن المدن كانت - و مازالت- بؤرة التحولات البشرية و من حيث الخصائص، فإن المدن في كل أقطار العالم تشبه الأخرى. إن المدينة بعد عصر النهضة الأوروبية، جعلت الإنسان تحت رحاها أكثر فأكثر، و الشعراء عانوا من هذه الظاهرة أكثر من غيرهم. سيطرت أجواء سياسية و اجتماعية خاصة على المدينة حتى ساءت الاستلاب الروحي و الاجتماعي للشعراء. في الأقطار العربية أيضاً، بعد حصول تحولات سياسية و اجتماعية مماثلة، تلك الأجواء حكمت سيطرتها على شعراء العرب. و على أقدم التأثر من الأدب الغربي، فإن الأدب العربي المعاصر أيضاً انتقد المدينة و أثرها على حياة الفن، و كان عبدالوهاب البياتي أكثر شاعر عربيهتم بظاهرة المدينة. في هذه الدراسة بعد ما نتفحص المدينة من المنظور الأدبي، نبحت في أهم المباحث التي تكون لصيقة إلى مبحث المدينة، أي المدينة الفاضلة، و المدينة في صورة مومس. ثم و بعد التركيز على المنظور الفني للبياتي، نبحت في أهم المدن التي لديها مكانة خاصة في تجربته الشعرية مثل بغداد، و بابل، و نيسابور، و باريس، و شيراز. و في النهاية البحث يتبلور لنا أن أبرز معالم مدن البياتي هي الفساد و الخراب لكن هذه الخبيصة لم تكن موجودة في مدينة شيراز و على عكس المدن الأخرى، النور و الجمال يتهدل في هذه المدينة أي شيراز.

الكلمات الرئيسية: الشعر العربي المعاصر، المدينة، بغداد/العراق، شيراز، عبدالوهاب البياتي.

١- ماجستير بجامعة بيرجند

٢- أستاذ في اللغة الفارسية و آدابها بجامعة خوارزمي